

بر حقوق و حدود خلق ، شخصیت عقلی و وجدان او در زندان نفس طاغیش گرفتار است و دچار تجزیه و احتراق ناشی از آن و شعله‌های شیوات و خشم خود می‌باشد ، و چون روزنه‌های درونش بر روی تابش هدایت بسته شده و کششی بسوی آیات حق و هدایت دروی نیست ، جهنم محیط طبیعی و عادی (مآب) از گردیده‌است ، این انسان جهنمی ، آنچنانکه در دنیا با جاذبه سنخیت پیوسته به محیط جهنم ، ظلم ، ظلمت و طغیان کشیده می‌شد و حشرش با طاغیان هم‌سنخ خود و گریزان از شنیدن و دیدن آیات حق و محیط عدل و خیر بود ، در آخرت نیز بسوی جهنم و با جهنم می‌انست .

لابثین فیها احقابا : این آیه همانطور که دلالت بر خلود سرکشان در جهنم ندارد آنرا نفی هم نکرده‌است و مدت لبث (درنگ در حال امید و انتظار) آنان را نیز در جهنم

→ « و توای کفرنا حوم که تا بفلک سرافراشته‌ای بجهنم سرنگون خواهی شد ... » فقره ۲۳ باب ۱۱ متی .

« هر که برادر خود را قاقا گوید مستوجب قصاص باشد و هر که احمق گوید مستحق آتش جهنم بود ، فقره ۲۲ باب ۵ متی .

« و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نیند بیم مکنید بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم . » فقره ۲۸ باب ۱۰ متی .

ولی در انجیل بر نابا (که مورد قبول مسیحیان نیست و از کتب محرمة آنها می‌باشد) فصل ۶۰ و ۵۹ ، جهنم و طبقات هفتگانه آن و چگونگی عذاب جهنمیان به تفصیل ذکر شده است .

قرآن این حقیقت را در بسیاری از آیات با استناد به رموز نسانی و آیات خلقت و رابطه علل و معلول و مقدمات با نتایج ، تصویر و تمثیل کرده است .

۱- بود همامان جنس مر فرعون را لاجرم از صدر تا قعرش کشید هر دو سوزنده چو دوزخ ضد نور آتشی بودند مؤمن سوز و بس ذوق جنس از جنس خود باشد یقین چشم هر قومی به سوئی مانده است چون ز دستت زخم بر مظلوم رست آتشت اینحا چو آدم سوز بود آتش تو قصد مردم میکند آن سخنهاى چو مار و کژدمت خشم تو تخم سعیر و دوزخ است	بر گزیدش ، برد تا صدر سرا که ز جنس دوزخند آن دو پلید هر دو چون دوزخ ز نور دل نفور سوخت خود را آتش ایشان چو خس ذوق جزو از کل خود باشد بین کانطرف يك روز ذوقی رانده‌است آندرختی کشت از آن زقوم رست آنچه از وی زاد مرد افروز بود نار و کژدم زاد و بر مردم زند مار و کژدم گشت و میگبرد دمت هین بکش این دوزخت را کاین فح است
---	---

معین نمیکند، گویا از اینجهت است که طغیان بر حقوق و حدود خلق و خالق مانند تسلیم به آنها مراتبی دارد و هر گناه و ستمی، حد و مرتبه‌ای از سرکشی است و تاحدی قابل عفو و گذشت میباشد و این خوی سرکشی هر چه بیشتر در طبیعت شخص راسخ گردد، بهمان قدر، درنگ در جهنم بیشتر میشود، و اگر وجدان و فطرت حق پرستی و خیر یکسره دگرگون گردید، جهنم محیط طبیعی وی میشود و یکسره در آن مخلد میماند^۱.

از مجموع آیات قرآن و هدایت‌ها دیان به حق - که با طبیعت جهان و رمز وجود و تکامل و جوازب مختلف انسان مطابق است - این حقیقت استفاده میشود که پرتگاه و کمینگاه جهنم در گذرگاه افراد و کاروانهای بشری میباشد. گزیدگانی از خلق که نور فطرت و عقل آنان مسیر را روشن کرده است و دارای جاذبه نیرومندی از ایمان و حقند، از کنار یا بالای جهنم آنچنان در میگذرند که شعله‌های جهنم آنان را فرا نگیرد و بندهای آن به بندشان نمیکشد، و هر کسی جز آنان، به اختلاف قدرت و ضعف عقل و ایمان، در کمین جهنم گرفتار میشود و پس از چندی نجات می‌یابد. در این آیات، وضع مال و حال دو گروه متقابل را قرآن توصیف کرده است: طاغیان و متقیان. طاغیان - که گرفتار بندهای گوناگون طغیان خود هستند و از طغیانشان طغیان‌ها روی میدهد - زمانی بس طولانی و پی در پی یا برای همیشه به حال انتظار، در جهنمند.

لایذوقون فیها بردا ولا شربا : مقصود از ذوق (چشیدن) که در این آیه آمده است معنای خاص آن نیست، بلکه مقصود: اندک درک و احساس مالیم و لذت بخش و تسکین -

۱. احادیث بسیاری از رسول اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام در باره احوال جهنمیان و چگونگی بیرون آمدن یا خلود آنان در جهنم وارد شده است که مضمون بعضی از آنها چنین است: رسول خدا (ص) فرمود: کسانی که به جهنم وارد شدند از آن بیرون نمی‌آیند مگر آنکه زمانهای طولانی در آن درنگ کنند، پس کسی نباید بدین امید منکی باشد که از آتش خارج میشود. از حضرت باقر (ع) چنین رسیده که فرمود: این آیه: «لا یبشیر فیها احقاباء» درباره کسانی است که در آتش همیشه نمی‌مانند و از آن خارج میگردند.

حدیث مختصر و جامعی از ابن ابی عمیر رسیده که گوید از موسی بن جعفر (ع) شنیدم که میگفت: «جز اهل کفر و انکار و گمراهی و شرک را خداوند در جهنم مخلد نمیدارد.» (به آیه‌های ۸۱ و ۸۰ از سوره بقره، تفسیر پرتوی از قرآن، رجوع شود).

دهنده است. چون هر مبدء حسی متمایل به چیزی است که متناسب و ملایم با آن باشد و همان رسیدن بدان ملایم است که برای آن مبدء حسی و درکی لذت بخش میباشد چنانکه احساس و درك نامالایم رنج آور میگردد، لذات حواس پنجگانه بیرونی فقط دیدن، شنیدن، بوئیدن، چشیدن و بساویدن محسوسانیست که با آنها تناسب دارند و موجب کمال آنها میگرددند، ادراکات حواس درونی نیز بیش از این نیست. تصورات و امیدها و آرزوهای خوش و انجام شهوات برای مبدء وهمی، و برتری و انتقام برای مبدء غضبی لذت بخش است، بلکه برترین لذات وهمی برای انسان انجام انگیزه های مبدء غضبی است - که لازمه آن قدرت طلبی و سلطه بر دیگران و انتقام جوئی ها میباشد، و این خواسته ها خود مطلوب است و هم وسیله رسیدن به شهوات دیگر میگردد. شرط لذت ها یا آلام حسی تماس نزدیک جسم ملایم یا نامالایم با آثار آنست با مبدء احساس و توجه ذهنی بدانها، از این جهت همینکه تماس سازگار و ناسازگار و یا آثار آن قطع شد یا حس از کار افتاد یا توجه ذهن یکسره از آن منحرف شد، لذات و آلام نیز قطع میگردد و نیز شرط لذات و آلام وهمی فقط تذکر و توحید ذهن است بدانها؛ بنابراین اگر ذهن از کار افتاد یا مطالب و حقایق برتری آنرا فرا گرفت یا مصائب مهمی بخود مشغولش داشت، احساس به لذات و آلام حسی و وهمی از میان میرود و ذوق (چشیدن) لذوق میگردد لایذوقون. از جهت دیگر چون این لذت های حسی و وهمی برای انسان، مانند حیوان، محدود نیست و با خواهش های غیر محدود نفسانی، پیوسته هر لذتی به لذات دیگر کشانیده میشود، معارض با تمایلات عقلی و فطری انسانی است که بسوی ادراکات لذت انگیز ثابت کشیده شود، اینگونه انگیزه های ثابت انسانی همی خواهد که استعداد های برتر را بدفعیت رساند و عقل خاموش و فرسوده را روشن و مشتعش گرداند تا هم وجود شخص از محدودیت خارج شود و توسعه یابد و هم بد وسیله ادراکات ملایم با آن - که علم به معارف و حقایق و عمل خیر است - از لذات معنوی ثابت برخوردار گردد، این کشش های متضاد، لذات حسی و وهمی را بی ثبات تر میگردداند و هر چه میدان بروز استعداد های انسانی و عقلی محدود تر گردد، در نتیجه برخوردها و سوزش و احتراق، برخورد میان مبادی متضاد بیشتر میگردد، و هر چه سرکشی حواذب

نفسانی بر عقل و استعداد های برتر و قوانین آن بیشتر گردد، میدان انفجارها و شعله های این تصادمات وسیعتر و شدیدتر میگردد، در اینصورت هر ذوق و درك و لذتی از میان میرود و همان ذوقها لازوق و لذتها آلام میگردد. جهنم اینان مانند تصادمات و فعل و انفعالیهای درونی زمین است که پیوسته از سطح محدود درونی به اطراف سرایت میکند و سنگ و فلزات را مبدل به مواد گداخته و جوشان «حمیم و غساق» میسازد و به اطراف و سطح بالا بر میخورد و بر میگردد و بدینوسیله انفجارها و احتراقهای دیگر از آن رخ میدهد. این تصویری از مایه و اصل جهنم سرکشان است که پیوسته آماده (اعداد) میشود: «فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجارة اعدت للكافرين»^۱، ولی ظهور و بروز کامل آنرا، پس از تبدیل عالم و از میان رفتن موجبات غفلت و آثار طبیعت و فعالیت قدرت فاعل با استعداد های قابل، جز دانی بد اسرار و نهان و آفریدگار جهان ها و انسان کسی نمیداند و خبر آنرا باید از بیان خود اوشنید: لاینذوقون فیها برداً و لا شراباً. آن سرکشانیکه به دام و کام جهنم افتاده اند آرامش و آسایش نمی یابند و طعم آنرا نمی چشند، چه دیگر طعم لذات و آسایش از آنان یکسره سلب گردیده است و چیزی به اندازه چشیدنی هم آرام بخش و خنک کننده برایشان نیست. (بعضی گفتند که مقصود از برد، خواب است).

الاحمیم و غساقا: چنین نفس سرکشی که از قدرت طلبی و خود بینی و شهوات و خشم تر کیب گردیده است و پیوسته قوای متضادش در حال فعل و انفعالی و گرفتار احتراقهای داخلی است، از لذات عقلی و اعمال خیر و اطمینان و آرامش ضمیر محروم است، نذتها هیچیک از لذات موهومش عطش درونیش را فرو نمی نشاند بلکه هر لذتی که از شهوتها و انتقام جوئیها و حق کشیهای که به ذائقه ملتهبش رسد پیوسته بر سوز و عطشش می افزاید، چنین شخصی در جهنم اخروی نیز وسیله آرامش و آسایشی جز آب عفونی جوشان و چرکین قیرگون (حمیم و غساق) ندارد.

جزاء وفاقا: این پاداش، ندعین کردار و اخلاق سرکشان است و ندعیر آن بلکه موافق با آنست، آنچنانکه اثر و معلول و عرض موافق با مؤثر و علت و جوهر است، ندعین

است و نه غیر، اثر و معلول و عرض ظهور مؤثر و علت و جوهر، بصورت دیگر است که در کم کیف موافق هم میباشند؛ هر جسمی در شرایط خاص، تبدیل به امواج و رنگ و حرارت و تشعشع موافق و متناسب با خود میگردد، چنانکه امواج و تشعشعها و حرارتهای مختلف در شرایط دیگر بصورت اجسام خاص در میآیند، بنابراین همه موجودات و پدیدهها جز تبدیل اجسام و جواهر به اعراض و اعراض به جواهر و اجسام نیست، این قانون از ذرات تا کرات و کهکشانها هم در افر گرفته است، همه این حرکات و امواج و تبدلات و پدیدهها را اندیشه و عقل قاهری تنظیم و ترتیب میدهد و به حساب آورده است؛ اعمال و حرکات انسانی راهم که اندیشه و فکر تنظیم و هدایت میکند مانند جهان بزرگ پیوسته بصورت حالات درمی آید و از حالات مستمر، خوبیها و ملکات پدید میآید، این نتیجه و محصول دنیا است که جهان اراده و عمل و کسب برای انسان میباشد، همینکه عالم مبدل شد و حرکتها بدنیهایت و غایات رسید و عالم دیگری از آن انشاء گردید، از ملکات، حالات و صور و امثال پدید می آید، این صور و پدیدهها که در حقیقت موافق اندیشه و عمل است، پیوسته و با نظم خاصی رو به تبدیل و تکامل میباشد، بدظاهر شباهتی با هم ندارند و از نظر عموم، که دارای نظر و علم محیط به روابط و علل نیستند، مجهول است: «و ننتشکم فیما لا تعلمون»^۱، فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرۃ اعین»^۲؛ چنانکه در نظر سطحی جسم تاریک متراکم با نور لطیف، و نطفه ناچیز با انسان دارای همه چیز، و بذر کوچک بی رنگ و بو با درخت گل و میوه، شباهت ندارد.^۳

۱- شمارا بیرون و پدید آوریم در آنچه که نمیدانید. الواقعة ۶۱/۵۶.

۲- هیچکس نمیداند برایش چه نهان شده از روشنی چشمها. السجده ۱۷/۳۲.

۳- گر نبودی هر عرض را نقل و حشر این عرضها نقل شد لون دگر نقل هر چیزی بود هم لایقش وقت محشر هر عرض را صورتیست بنگر اندر خود نه تو بودی عرض بنگر اندر خانه و کاشانه ها کان فلان خانه که ما دیدیم خوش از مهندس آن عرض و اندیشه ها

انهم كانوا لا يرجون حساباً (۲۷) و كذبوا بآياتنا كذاباً (۲۸) و كل شيء

احصيناه كتاباً (۲۹) فذوقوا فلن نزيدكم الا عذاباً (۳۰).

ترجمه : اينان چنين بودند كه اميد و اندیشه به هيچگونه حسابی نداشتند (۲۷) و آيات ما را تكذيب كردند پس تكذيبی (۲۸) و حال آنكه هر چیزی را شماره كرديم و كتابی فرا آورديم (۲۹) پس ببشيد كه هيچ نعی افزايم شمارا مگر عذابى (۳۰).

شرح لغات :

يرجون : فعل مضارع از مصدر رجاء، يعنى : آرزو ، اندیشه ، اميد ، نگرانی .
حساب : شماره ، بررسى ، حورى .
آيه : نشانه ، عبرت ، قسمتهاى از قرآن .
احصاء : شماره ، شماره دارى ، بررسى .

انهم كانوا لا يرجون حساباً : اين آيه آغاز بيان چگونگی اندیشه و ریشه فکری

و علت طغيان و جبنمی شدن طاغیان و جواب اين سؤال مقدر است كه اينان كه مانند ساير انسانها دارای فطرت انديشنده و طالب کمال و خير بودند، از چه نقطه‌ای انعطاف و انحراف يافتند و حسابشان يکسره جدا شد تا ما آب و ما لشان جهنم گرديد ؟

مبدء انحراف اين سرکشان جهنمی از اينجا شروع شده که بر اثر پروی از هواهای نفسانی و افروختن شعله‌های شهوات و کينه و خشم، عقل حسابگر را خاموش و نفس خود را تاريک کردند؛ سپس اين نيانديشيدن و بيحسابی، لازمه وجود يا جزء سرشت آنان گرديد و دوام و استمرار يافت آنچه‌انکه هيچگونه حساب يا اندك حسابی را هم نمی‌انديشيدند. «از فعل ماضی كانوا، لزوم و تکوين، و از فعل مضارع يرجون، استمرار و دوام، و از حساباً نکره، نفی هرگونه حساب يا کمترین حساب استفاده ميشود». حساب-اندیشی، انگیزه نخست فطرت انسانی و کارنهایی عقل تکامل یافته است، انگیزه فطرت

حز خیال و حز عرض اندیشه‌ای
درنگر حاصل نشد جز از عرض
بنیت عالم چنان دان در ازل
درعمل ، ظاهر ، به آخر ميشود.

چيست اصل و مایه هر پيشه‌ای
جمله احزای جهان را بيفرض
اول فکر آخر آمد درعمل
میوه ها در فکر دل اول بود

در آغاز حواس را بکار میاندازد، اشباحی که در بردن چشم و مغز منعکس میگردد و امواجیکه به گوش میرسد و دریافتهاییکه از تماس بدن با اجسام مجاور و مزدها و بوها حاصل میشود، ذهن را برای شماره مقدار و بررسی و تناسب میان آنها و جمع مناسبها و تفریق نامناسبها بر میانگیزد. از این شماره و تناسب گیری و جمع و تفریق و سنجش سطوح و لوازم محسوس آثار غیر محسوس و جزئی مانند حبّ و بغض و دشمنی و دوستی، بد حساب در میآید، سپس با همین قدرت حسابگری ذهن منفعل، عقل بیدار و فعال می شود و در میان صور محسوس و معنوی جمع شده حکم کلی میکند و از جمع و ترتیب احکام جزئی و کلی، برهان و قیاس تشکیل میدهد و پیوسته بدقتایق و معارف وسیعتر و ثابت تر میرسد. این راه کمال انسان است که از حساب جزئیات حسی و معنوی آثار میگردد و تا حسابهای کلی عقلی پیش میرود.

پس از بروز تمایلات گوناگون، عقل که با سائق فطرت بسوی درک هر چه بیشتر حساب حیات و دریافت حق و مصلحت پیش میرود، دستخوش هواهای تمایلات شده در استخدام آنها در میآید. از یکسو هر چه تمایلات نفسانی قوی و شدیدتر گردد محکومیت عقل بیشتر میشود، از سوی دیگر همینکه عقل بکسره در میان تمایلات و هواها محکوم و نور اندیشه خاموش گردید، اندیشه و احتمال حساب خیر و مصلحت و آثار و لوازم اعمال از میان میرود، سپس چنان عقل تیره و وجدان خاموش میشود که دیگر خطر احتمالی را هم نسبت به خود و اعمال خود پیش بینی نمیکند و نسبت به آینده اندیشهای بخود زار نمیدهند، از این پس وصف عنوانی و نام نمایاننده چنین شخصیکه بر عقل و وجدان و

۱ - عبده تعقل و تفکر در انسان میکوشد که به نظریات و نتایج علمی و یقینی برسد. و اثر نتایج علوم عملی: عمل به خیر و مصلحت یقینی و باز ایستادن از عمل به شر و اقدام به خنار است. وجدان پیوسته به خیر و صلاح و نفع احتمالی توصیه میکند و از شر و زیان احتمالی باز میدارد، اعمال و اقدامات انسان با نتیجه تشخیص خیر و شر عقلی است یا لازمه هدایت احتمالی وجدان است. بیشتر اعمال عمومی بر محور احتمالات و امیدها و نگرانیها دور میزند، کسیکه نیرو و مال خود را در راه کسب مقام یا مال به کار یا به خطر می اندازد برای احتمال سود و مصلحت است. اگر ناشناسی خبر داد که عبور از این حاده خطری در پیش دارد گو اینکه هیچ دلیل قانع کننده ای نباشد، انسان از رفتن و عبور از آن حاده صرف نظر میکند گرچه سود احتمالی هم داشته باشد، زیرا دفع خطر احتمالی را بر سود احتمالی راجح

حق و قانون و حساب و مصلحت طغیان میکند، به تعبیر قرآن کریم، طاغی (مستبد جهنم جایگاه) گردیده است^۱.

و کذبوا بآیاتنا کذابا : این آیه بیان سبب دیگر طغیان طاغیان و جهنمی شدن آنان است: چون اندیشه حساب نداشتند و آیات ما را با سرسختی تکذیب کردند، سر به طغیان برداشتند. ممکن است که به حسب ترتیب آیات این آیه سبب (یا مسبب) آیه قبل باشد: چون آیات ما را به شدت تکذیب کردند، اندیشه حساب را بخود راه ندادند، از این جهت طاغی و یاغی گشتند. (با چون اندیشه حساب را نداشتند آیات ما را تکذیب کردند).

ظاهر آکلمه «آیات» مضاف به ضمیر «نا» بمعنای مطلق آیات وجود و وحی است. قرآن آیات وجود و خلقت و حوادث تاریخ را مخصوص اهل تفکر، تعقل، خرد، تذکر، شنوایی، یقین، ایمان، تقوا و نشان یابان و حقیقت جویان و دانشمندان بیان کرده است: «الآیات (لایة) لقوم یتفکرون، لقوم یعقلون، لاولی الالباب، لقوم یدکرون، لقوم یسمعون، للموقنین، لقوم یؤمنون، لقوم یتقون، للمتوسمین، للعالمین». و آیات وحی و نبوت و معجزات را بطور مطلق و بدون لام اختصاص و با تعبیر انزال (فرود آوردن)، اتیان (پیش آوردن)، تلاوت (پی در پی خواندن)، تبیین و تصریف (بیان کردن و گرداندن) و ارائه (نشان دادن) بیان فرموده است. در موارد خاصی که قرآن به هر دو جهت نظر دارد

میداند. دفع خطر احتمالی، پیش از مرحله وجدان و عقل انسانی، از غرائز حیوانی میباشد. چارپایان از راه و پللیکه احتمال سقوط آنها میدهند عبور نمیکند، سگ و گربه و پرندگان همینکه شبحی دیدند یا کسی دستی حرکت داد یا به زمین خم شد برای دفع خطر احتمالی میگریزند. مینا و اساس همه معلومات و اندیشه های انسان همین حساب احتمالات میباشد. بنابراین شخصی طاغی که اندیشه و احتمال حساب را ندارد از مرتبه عقل و وجدان و غریزه حیوانی نیز ساقط شده است.

۱- وصف عنوانی هر شخصی از نظر واقع همان صفتی میباشد که بر او غلبه یافته است، شخصیت علمی کسی است که متفکر و اندیشنده است، انسان ایمانی کسی است که بر اندیشه و اعمال او ایمان حاکم است، انسان شهوی بهر و لذات جسمی و شهوات نفسی است، اشرافی کسی است که مبدع غرضی و بهر و وی حاکم است؛ مقیاس این عناوین غلبه هر یک از این اوصاف است، و در اکثر، دم هر یک از این مبادی و اوصاف بر حسب ظروف و محرکات، به تناوب و موقفاً، حاکم میگردد.

اینگونه تعبیرات را در بیان هر دو گونه آیات ذکر کرده است. این دو نوع بیان و تعبیر قرآن درباره آیات خلقت و آیات وحی از این جهت است که عالم و موجودات آن، فقط از نظر کسانی که دارای فطرت زنده و دارای خرد و تفکرند، نمایانند تجلی آیات و نشانه مبدء حکمت و قدرت و پیوستگی مبادی باغایات است؛ ولی از نظر کسانی که عادت و حواس، بر عقل و اندیشه آنان چیره شده یا دارای عقل و اندیشه توانا نیستند یا مغرور بدعلوم و مفاهیم سطحی کوتاهند، عالم و عالمیان درهم و مشوش یا مانند دستگاہ ماشین جامد و بیروح مینماید. عموم مردم چنین میباشند چون محکوم عادات و حواسند و چنان قدرت فکر و تعقلی که آنانرا بدسوی آیات وجود بالا برد و گرایش دهد، ندارند؛ معجزات و آیاتی که بوسیله پیمبران آورده و نازل میشود برای همین است که عادات را خرق کند و عقلها و فطرتها را برانگیزد و آیات خلقت را بنمایاند.

بنابر این تکذیب آیات خدا، روی گرداندن و باور نداشتن آیات خلقت و معجزات است از این جهت که نشاند و نماینده حق و حکمت و حساب میباشد.

وکل شیء احصیناه کتاباً : و احوالیه در این آیه، بیان حال و وضع واقعی میباشد. زیرا این آیه با آیات و جمله‌های قبل وحدت فعل یا فاعل یا مفعول ندارد تا تعطف بدانها باشد و جمله مستأنفه و غیر مرتبط هم نیست. کَلَّ مضاف بدشیء، برای تعمیم است؛ «و حال آنکه همه چیز را احصاء کرده‌ایم». تعمیم در این آیه، قرینه دیگریست بر تعمیم حساب و آیات، که در آیه‌های قبل ذکر گردیده است. کتاباً بدمعنای مصدری، مفعول مطلق برای تأکید یا بیان نوع فعل مقدر است؛ «احصاء کردیم و برنوشتیم چه نوشتنی! یا چنان نوشتنی (جامع و کامل و دقیق)». کتاب، ممکن است، بدمعنای نوشتند

۱- [امیر المؤمنین علی علیه السلام (در خطبه اول نهج البلاغه) درباره علت بعثت پیامبران چنین مفرماید: «بعثت فیهم رسله و واترالیهم انبیائه لیستأدوهم میثاق فطرتهم و یدکروهم منسی نعمته و یحتمجوا علیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول و یروهم الایات المقدره من سقف فوقهم مرفوع... — پس خدا فرستادگان خود را در میان مردم برانگیخت و پیمبرانش را یکی پس از دیگری بسوی آنان فرستاد تا به اداء عهد فطرت خدائی و ادارشان کنند و نعمت فراموش شده خدا بر ابادشان آرند و بوسیله تبلیغ، بر آنان احتجاج کنند و گنجینه‌های خردهارا برانگیزند و آیات مقدر / منظم و پیوسته و محکم) را بدانان بنمایانند: از سقفیکه بالای سرشان برافراشته شده...] .

(مکتوب) و حال برای نسبت فعل باشد: «احصاء کردیم در حالیکه بصورت کتابی است». و نیز ممکن است تمیز برای رفع ابهام باشد: «احصاء کردیم از جهت کتابت». این جهنمیانیکه از آیات متجلی در وجود و ظاهر و باطن عالم و از آیات تنزیل یافته وحی و نبوت که همان اراده و علم ازلی است، روی گردانده آنها را تکذیب میکنند و در لاک هواهای نفس خود سرفرو برده اندیشه حساب را از سر برده اند و بپرحق و قانونی سرکشی کرده اند، نمیدانند و باید بدانند که: بیاندیشند یا نیاندیشند، تصدیق کنند یا تکذیب، خود و اندیشهها و اعمالشان جزء ناچیز از عالمی هستند که همه چیز آن حساب و بررسی شده است، بنابراین تصدیق به آیات و اندیشه حساب و تسلیم به نظامات، تسلیم شدن و پیوستن بدجهان و جهاندار است. و تکذیب و سرکشی، طغیان بر نظام خلقت و اراده خالق میباشد: «والسمااء رفعها و وضع المیزان الا تظفوا فی المیزان».

کتاب، صورت مضبوط و ثبوت یافته کلام است. کلام، ظهور اندیشه و فکر گوینده میباشد، که بوسیله موج هوا و مخارج حروف صورت میگیرد، و با حروف و کلمات منقوش ثبوت می یابد و بصورت کتاب در می آید؛ کلام شنیدنی و کتاب دیدنی هر دو اثر مشهور است، آنچه غیر مشهور بلکه حقیقت آن مجهول میباشد: مبدء اندیشنده و کیفیت اندیشه است. ظهور اراده و اندیشه بصورت کلام یا کتاب، نسبت به انسان، مقیاس بی نهایت کوچکیست برای آشنائی با ظهور اراده و علم نسبت به عالم بی نهایت بزرگ: عالم، تألیف بی نهایت بزرگی است در هر جهت که نقوش و کلمات (موجودات و پدیده های آن) از حروفی ترکیب یافته است، فرض نمائیم که حروف آن، عناصر اولیه باشد: عناصر حساب شده (به احصاء در آمده) اینکه با ترکیب کمی بصورت موجودات و کیفیات و روابط و آثار حساب شده (یا کتاب) در آمده است.

اصل عناصر چیست؟ حرکات و نیروی شکل یافته است. مانند فشار هوای فشرده درونی که بصورت صوت در می آید و با برخورد بد مخارج صوتی در مراتب مختلف شکل یافته است. مشهورات علمی تا این حد پیش رفته است. آیا کلام (یا کتاب) همان

۱- آسمان را بالا برد و سنجش را بر نهاد تا در سنجش طغیان نکنند. سوره الرحمن آیه ۶.

هوا و صوت متشکل (یا ماده منقوش) یا هوا و (ماده) سازنده حروف و کلمات است؟ یا در کلمات و حروف ظاهر تر از هوا و صوت و ماده، اراده می باشد و در تنظیم و تقدیر و معانی آنها و قدرت و علم نمایان است؟ و همین اراده و قدرت و علم است که هوا و ماده را بصورت حروف و کلمات در آورده است، بلکه برای شنونده و بیننده کلمات، اراده و قدرت و علم، آشکارا تر از ماده و اصوات و حروف می باشد.

چون بیان بوسیله کلام و کتاب، یگانه فصل مخصص و ممیز انسان، یا عالیترین و بارزترین مرتبه کمال او می باشد: «خلق الانسان عمد البیان». و چون انسان با همه کوچکی نمونه کامل عالم بزرگ و منعکس کننده آنست، در هر قسمت و گوشه ای از آئینه وجود انسانی میتوان جهت از عالم بزرگ و رابطه ظاهر و باطن آنرا مشاهده کرد.

انسان، با قدرت و اراده خلاقه خود، پیش از آنکه افکار و اندیشه های خود را بصورت کلام و نوشته در ماده صوت و هوا و اجسام ظاهر سازد، آنها را در ذهن خود بصورت کلمات در می آورد؛ کلام ذهنی جز اراده و خواست نیست و از آن منفک نمیشود و فقط به علت فاعلی، که همان اراده است، قائم می باشد، و ماده و استعداد و گذشت زمان در پدید آمدن آن هیچ گونه دخالت ندارد. همینکه انسان خواست، از مبدء یا مبادی نهائی (غیب) علم و اندیشه، در عالم ذهن خود، ایجاد کلام میکند و با نخواستن و انصراف ذهن، کلام و صور و نقوش آن محو میگردد، اگر متکلم خواست این اراده ذهنی را با اراده پیوسته و تدریجی بصورت صوت و حروف در هوا و در اجسام ظاهر میگردداند. آنچه بصورت صوت و کلمات ملفوظ ظاهر میشود از این جهت کلام است که وابسته به متکلم و اراده مستمر او می باشد و همینکه اراده نفی شد کلام قطع میگردد و از این رو که در صفحات هوا و امواج آن ظاهر میشود، کتاب است. و اگر همین حروف و کلمات در جسمی ثبات یافت فقط کتاب است. بنابراین بیان، پدیده های ذهنی، کلام است چون تنها به اراده فاعل قائم و وابسته است. و پدیده های صوتی از یک جهت کلام است و از جهت دیگر کتاب، و آنچه ثبوت می یابد تنها کتاب است.

در عالم بزرگ و بی نهایتی که انسان جزء ناچیزی از آنست، پدیده های پیوسته و

منظم آن، حروف و کلماتی است که اراده و قدرت فاعل در آن، ظاهر تر از ماده قابل است. آن اراده و قدرت و علم است که ماده را پس از خلق و پیش از تشکل بحرکت در می آورد و استخدام میکند سپس با همان اراده، بصورت نیرو و حرکت یا ماده در می آید و مقدرات علمی (یا ذهنی) را بوسیله آن ظاهر میسازد. این ظواهر و پدیده‌ها از جهت قیام به اراده فاعلی، کلام، و از حیث ثبوت در ماده، کتاب میباشند که همه چیز در آن به حساب واحصاء در آمده است.

۱- محقق عارف صدرالدین شیرازی در «مشهد چهاردهم»، از کتاب «مفاتیح الغیب» کلام و کتاب حق و فرق میان آن دورا چنین بیان کرده است: «بدانکه عالم امر بمنزله کلام حق و عالم خلق کتاب او است. و فرق است میان کلام خدا و کتاب او، کلام بسیط است و کتاب مرکب از حامل و محمول؛ کلام، امری بلکه امر است و کتاب خلقی: «انما قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون» فقط گفتار ما (امر ما) برای چیزی همینکه آنرا اراده کردیم اینست که گوئیم بشو پس میشود. النحل ۱۶/۴۰). و اهل عالم امر و تصویر خود آنان علوم عقلیه میباشند، مانند الواحی که در آن‌ها نقوش یا سینه‌هایی که در آنها علوم است. بخلاف اهل عالم خلق و تقدیر، چه علوم و معانی آنها زائد است مانند حال مدارك و قوایل مشاعر آنان، پس اولی کلام حق و دوم کتاب او است. عالم امر خالی از تضاد بلکه مقدس از تغییر و افزایش است، «و ما امرنا الا واحده» = امر ما جز یکی نیست. القمر ۵۴/۵۰. و اما عالم خلق مشتمل بر تضاد و تباهی است: «ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین» = هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب آشکارایی ثبت است. المائدة ۶/۵۹. و کتاب خدا پذیرای نسخ و تفسیر است: «ما نسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها» = هیچگونه آیه‌ای نیست که آنرا برداریم یا از یادش ببریم مگر آنکه بهتر از آن یا مانند آنرا می‌آوریم. البقره ۲/۱۰۶. و همچنین در معرض زوال و تبدیل است: «یوم تبدل الارض غیر الارض» = روزیکه زمین به غیر آن تبدیل گردد. ابراهیم ۱۴/۴۸. و همچنین در معرض محو و اثبات است، بخلاف کلام خدا که آن ام الكتاب یعنی عالم قضاء الهی است: «و یحو الله ما یشاء ویثبت و عندنا ام الكتاب» = محو میکند خدای آنچه را بخواهد و اثبات میکند و نزد او است ام الكتاب. رعد ۱۳/۴۱. و چنانکه آن کتاب آیات را فرا گرفته است: «تلك آیات الكتاب المبین» = آن آیات کتاب مبین است. یوسف ۱۲/۴۱. همچنین کلام، یا آنکه بسیط است مشتمل بر آیات میباشند: «تلك آیات الله نتلوها علیك بالحق» = اینها آیات خدا است که پی در پی، بحق بر تو میخوانیم. البقره ۲/۲۵۲. زیرا آنچه در عالم خلق موجود میشود، پس آن در عالم امر بصورت عالیت و شریفتر وجود دارد و کلام آن گاه که مشخص شد کتاب میگردد، چنانکه امر چون نازل شد فعل میگردد: «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون». پس ۳۶/۸۲. پس دانستی که صفحه وجود عالم خلق، کتاب خدای عز و جل و آیات آن اعیان موجودات است: «ان فی اختلاف الليل والنهار و ما خلق الله فی السماوات و الارض

در چشم بینندگان بر حسب مراتب بینش و عقل، کتاب بزرگ وجود مانند کتابهای بشری، مختلف مینماید، در چشم نادانان و بیسوادان، جسم و نقوش غیر منظم نمایان است، کسانی که فقط حروف و کلمات را میشناسند میتوانند صوتهای حروف و ترکیب کلمات را دریابند ولی مطالب و مقاصد بر آنها پوشیده است، آنها که درك عقلی و بینش کاملتر دارند، پیش از جسم و خط و حروف، یکسره متوجه به مطالب و مقاصد نویسنده میشوند، با تأمل و تفکر بیشتر و آشناسدن به اراده و علم نویسنده، خواننده دیگر توجهی به حروف و کلمات و کیفیات آن ندارد و یکسره اراده و قدرت و علم و حالات نفسانی گوینده و نویسنده را مشاهده میکند و حروف و عبارات نشانیهای نشان دهنده (آیات) مؤلف و سخنور میگردد. «آیات لقوم بتفکرون».

به نزد آنکه جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است. آن اراده و قدرت و علمی که ماده نخستین را بحرکت در آورده است و ذرات کوچک و کرات بزرگ و موجودات محسوس و غیر محسوس و باطن و ظاهر را به حساب بر آورده و باهم پیوسته است چنانکه امواج هوا و قطرات باران و غرائز و وسائل حیاتی ریزترین حیوانات و موئی که بر مژه و ابروی انسان روئیده است، از آن حساب کلی و مطلق خارج نیست. همان اندیشه و اعمال انسانی را که بهره ای از اراده و علم دارد و آثار بیکه بر آنها مترتب میشود بحساب میآورد: «وکل شیء احصیناه کتاباً».

فدوقوافلن نریدکم الاعذابا : این آیه، با روی آوردن به مخاطب و لحن تند و

→
لایات لقوم ینقون = براسنی در اختلاف شب و روز و آنچه در آسمانها و زمین آفریده، آیاتی است برای گروهی که متقی میباشند. یونس ۱۰/۶۶. و همین آیات، در مواد عالم خلق صورت و تحقق یافته است تا صاحبان اندیشه و بینش به سبب مطالعه این آیات فعلی پراکنده در آفاق، اهلیت شنیدن آیات قوی را بیابند که پراکنده در عقول و نفوس است، تا در اثر تفکر از محسوس آن به معقولش انتقال و از جزئیات به کلیات آن ارتحال و از شهادت بسوی غیب مسافرت و از دنیا بسوی آخرت هجرت حاصل شود، تا برای ملاقات خدای تعالی و فائز شدن به نعمت پایدار مستعد شوند چنانکه خدای تعالی میفرماید: «سنریم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بریک انه علی کل شیء شهید» = آیات خود را در آفاق و در نفوس آنان می نمایانیم تا برایشان بحویب آشکار گردد که همان او حق است، آیا همین که پروردگار تو بر هر چیزی گواه است برای تو کافی نیست؟ ملت ۴۱/۵۳.

خشم آلود و عتاب آمیز، حضور جهنمیان را در پیشگاه قاهر قادر و بروز کامل قهر و عذاب را مینمایاند: آن سرکشانی که اندیشه حساب و کتابی نداشتند و آیات را تکذیب همی کردند و غافل از این بودند که همه چیز به حساب و کتاب درآمده است اکنون که برانگیخته شده‌اند، از یکسو جهنمی که خود فراهم کرده‌اند بدیشان رخ نموده، از سوی دیگر درک و احساسشان قوی و شدیدگشته است، چون با قهر خداوند رو بر او شده‌اند مورد چنین خطایی قرار گرفته‌اند: «فذوقوا فلن نزیدکم الا عذاباً».

این درک و چشیدن عذاب بایکبار و چندبار پایان نمی‌رسد بلکه پیوسته افزایش می‌یابد، زیرا مایه و ماده عذاب جزء وجود و سرشت آنان شده است و با تکامل و افزایش وجود و قدرت درکشان در این جهت، عذابشان افزوده می‌شود: «فلن نزیدکم الا عذاباً». سرّ تعبیر قرآن که بجای: «فلن نزید الا عذابکم» یا «فلن نزیدکم الا عذاباً» که تعبیر عرفی است، به: «فلن نزیدکم الا عذاباً» آمده است و مفعول (افزایش یافته) خود اشخاص و مخاطبین گردیده‌اند همین است که چون عذاب از آثار وجودی و جزء سرشت آنان شده است، با تکامل شخصیت که قانون کلی و لازمه وجود متکامل انسانی است، آثار آنهم افزوده می‌گردد.

اینگونه تعبیر که در صیغه‌ها و افعال زاد «در جهات ایمان و کفر، ضلال، تبار، سعیر، عذاب، نفور، طغیان، مرض، هدایت، خشوع و علم، خود اشخاص آمده مفعول فعل و افزایش مستقیماً بدشخص و وجود آنها نسبت داده شده باشد، مخصوص قرآن میباشد، مانند: «فزادهم ایماناً، و ما زادهم الا ایماناً، ایکم زادته هذه ایماناً، ثم ازدادوا کفراً، و لا تزدا الظالمین الا ضلالاً، و لا تزدا الظالمین الا تباراً، زدناهم سعیراً، زدناهم عذاباً، و ما یزیدهم الا نفوراً، فما یزیدهم الا طغیاناً، فزادهم الله مرضاً، زادهم هدی، یزیدهم خشوعاً، و لئن شکرتم لازیدنکم، و زدنی علماً». در این آیات و امثال اینها، که در قرآن بسیار است، مفعول افعال «زاد» نفس اشخاص است، و اوصاف و آثار نفسانی بصورت تمیز ذکر شده‌اند که بیان جهت افزایش میباشد. اینگونه تعبیر قرآنی

۱- بعضی از مفسرین این اسماء را مفعول دوم گرفته‌اند، و این از دو جهت صحیح نمی‌آید: یکی آنکه کتب نحو افعال دارای دو مفعول را منحصر به افعال قلوب و افعال مخصوص ملحق بدانها ذکر کرده‌اند و حال آنکه فعل زاد از این قبیل نیست، دیگر آنکه در

بیانی است متضمن دلیل که : این اوصاف و آثار از لوازم چنین نفوسی است ، و چون نفوس در هر جهت کامل میشود و افزایش می یابد ، پس این اوصاف و آثار هم با نفوس و به تبع افزایش می یابند .

به تعبیر دیگر : اندیشه ها منشأ اعمال و اعمال در صفحات نفوس - بصورت کتاب - ثابت میگردد ، اعمال ثبات یافته که با « حساب و احصاء » بصور خوبیها و عقده ها و ملکات نفسانی در آمده است ، شخصیت وجودی اشخاص را میسازد و منشأ آثار و اعمال شدیدتر و بیشتر میگردد و از هر اثر و عملی باز آثار دیگری در نفس مؤثر و نفوس دیگران پدید می آید .

به حکم همین قوانین و اصول نفسانی و سنن الهی (چنانکه فعل مؤبّد « فلن نریدکم » را خداوند نسبت به خود و دیگر علل و اسباب داده است) از منشأ نفوس و اعمال سرکشان مکذّب و حساب نیاندیش ، پیوسته عذاب رو به افزایش میرود ، این آتش و عذابی است که در طومار نفوس آنان در هم پیچیده شده و آثارش در اجتماع و نفوس خود و دیگران پیوسته منعکس میگردد تا روزی که از کمین ظلمات طبیعت شراره میکشد و چون جانوران خفته سر بر می آورد . و آن جهنمیان مستحقّ چنین خطایی میگردند : « فذوقوا فلن نریدکم الاعذاباً »^۱ .

→

استعمالهای عرفی و کتابهای لغت عرب ، فعل زاد لازم یا متعدی به يك مفعول آمده است ، مثل : زاد مال (بضم و فتح لام) = مالش افزایش یافت یا مالش را افزود . بنا بر این این اسماء جز تمیز برای رفع ابهام نسبت نمیتواند باشد ، مانند : « طاب زید نفساً » . و اگر در این آیات برخلاف عرف و لغت ، این اسماء را مفعول دوم بگیریم باید از جهت تصرف خاص قرآن باشد ؛ اینگونه تصرفات قرآنی در لغات و تعبیرات بسیار است و کتابها در این باره نوشته شده است . رجوع شود به کتاب : « الاتقان » سیوطی .

این بود یسمون فی الارض فساد
کز پی هر فعل چیزی زایدت
آتش و در قهر و حق آغشته ای
گشته ای براهل جنت رهبر بار
آب ظلمت کسرد خلفانرا رحیم .

۱- تیره کردی زنگ دادی در نهاد
هین مراقب باش گر دل بایدت
آنچنان کز عکس دوزخ گشته ای
که ز عکس نار و دوزخ همچو مار
که ز عکس جوشش آب حمیم

ان للمتقين مفازاً (۳۱) حدائق واعناباً (۳۲) و كواعب اتراباً (۳۳) و
 كئناً دهاقاً (۳۴) لا يسمعون فيها لغواً ولا كذاباً (۳۵) جزاء من ربك عطاء
 حساباً (۳۶) رب السماوات والارض و ما بينهما الرحمن لا يملكون منه
 خطاباً (۳۷) .

ترجمه : برای پرواگیرندگان، پیروزی (نجات و دست یابی) است (۳۱) باغها و
 انگورهائی (۳۲) همسرانی (برجسته اندام) همسال (۳۳) جامی لبریز (۳۴) نه سخن ناروا
 در آن میشوند و نه دروغ شمردنی (۳۵) پاداشی است از سوی پروردگارت ، عطائی است از
 روی حساب (۳۶) همان پروردگار آسمانها و زمین و آنچه ما بین آنها است ، همان پروردگار
 رحمن که حق هیچگونه گفتگوئی از جانب او ندارند (۳۷) .

شرح لغات :

مفاز : به معنای مصدري : پیروز شدن ، نجات یافتن ، دست یافتن به مقصود . به
 معنای اسم مکان و زمان : جا و زمان پیروزی و دستیابی .
 حدائق : جمع حدیقه : باغ سبز چشم گیر و محصور ؛ از حدق ، احدق به : دوران
 گشت . به دوران گرداند . یا از باب تشبیه به حدقه چشم است .
 کواعب : جمع کاعب و کاعبه : برآمده اندام ، برجسته پستان ؛ از کعب یعنی برآمدن
 و برجسته شدن جسم ، پر شدن ظرف .
 اتراب : جمع ترب و تر به به کسر راء : دوست ، همزاد ، فقیر ، به فتح راء و به معنای
 مصدري : پر شدن محل از خاک ، خاکپاشیدن ، ناتوان گشتن .
 کئس : کاسه .
 دهاق : از دهق : پر شدن ظرف ، فروریختن آب از ظرف ، سرشار شدن ظرف و خالی
 نشدن آن ، پیوسته پر بودن ظرف ، پیوند سخت اجزاء دو چیز بهم .
 لغو : خطا ، سخن نیاندیشیده و نادرست .
 عطاء : بخشش ، دادن بدون استحقاق .
 خطاب : مصدر مخاطب : گفتگو . بمعنای اسمی : سخن مورد گفتگو .

ان للمتقين مفازاً : این آیه که با حرف «ان» شروع شده است، سرفصلی برای
 نهایت کار اشخاص دیگر: «متقین» در مقابل «طاغین» میباشد. چنانکه در آیات قبل
 هم حرف «ان» سرفصل مطالب و مراحل آمده است: «ان یوم الفصل...»، «ان جهنم...»،

اِنَّهُمْ كَانُوا ...» .

این آیه، گرچه با واقع شدن در سیاق آیات دیگر بیان مرحله و زندگی نهائی گروه فائزان به سعادت ابدی است، ولی آمدنش با جمله اسمیه، بیان يك حقیقت کلی و صادق بر همه شؤون و مراحل و میدانهای زندگی انسان میباشد، و با در نظر گرفتن معنای عام لغوی «متقی» که بمعنای اتخاذا و قایه (حافظ و نگهبان گرفتن) است، این حکم و قانون در زندگی حیوانات بلکه مصنوعات ماشینی نیز صدق میکند، زیرا رسانیدن به مقصد (فوز بدان) که علت غائی اینگونه مصنوعات است، بدون داشتن دستگاه نگهدار (مهارکننده - ترمز) متناسب، میسر نیست؛ هر چند دستگاهها و ابزار دیگر آنها کامل و مجهز باشد.^۱ فوز انواع حیوانات که ابقاء نوع است نیز معلول و قایهها (محفظهها و نگهبانها)ی آنهاست.^۲ حیوانات، هر چند دارای اعضاء و جوارح کامل باشند، اگر دارای وقایه کامل نباشند قابلیت بقا ندارند، قابلیت بقا و فوز آنها در میدان حیات، متناسب با تکامل و قدرت وقایه آنها میباشد.

انسان، بیش از وقایههای کامل طبیعی و غریزی که برای حفظ و دفاع دارد، برای فوز به کمالات و مقاصد برتر دیگر هم باید در سازمان داخلی نفسانی خود دارای وقایه ارادی باشد، این وقایه ارادی ناشی از عقل و ذهن روشن و نیرومند یا ایمان است که میتواند حاکم بر قوا و انگیزهها و طغیان شهوات باشد تا آنها را هماهنگ سازد و در طریق خیر و صلاح رهبری کند.^۳ برای رسیدن بهر کمال مطلوب و مقصدی و در همه میدانهای زندگی، داشتن چنین وقایههای «مانند دستگاه ترمز ماشین» لازم و ضروری

-
- ۱- اهل فن، مقیاس تکامل ماشینها را، تکامل و قدرت و دقت دستگاه ترمز میدانند. چنانکه این دستگاه با میزان قدرت و فشار و سرعت ماشینها، پیش میرود و از دو جرخههای پائی شروع شده تا دیزلها و لکوموتیوها و کشتیهای عظیم بصورتهای متنوع و تکامل یافتهای پیشرفته است، و نقش ترمز در کارکرد و استفاده بموقع و مناسب از ماشین بسیار اساسی و مهم است.
 - ۲- وقایه حیوانات دوفوع است، یکنوع وقایه غریزی است که بدانوسیله حیوان خود را با محیط مناسب با رشد و بقاء شخص یا نوع خود تطبیق میدهد یا به چنین محیطی میرساند. نوع دیگر وقایه عضوی است که بوسیله آن، پوست بدن و اعضاء و جوارح، با تغییر یافتن آن در برابر مزاحمت و موجبات فنا، خود را نگهدارند.
 - ۳- در تفسیر آیه دوم از سوره بقره «هدی للمتقین» درباره حقیقت تقوا و متقی توضیح و تحقیق خاصی آمده است. به جلد اول (صفحه ۲۳) پرتوی از قرآن مراجعه شود.

است و خودمانند صحت و سلامت بدن و جبهات آن مطلوب میباشد، کسانی که قوا و مبادی نفسانیشان با هم هماهنگ نیست و بر حسب محیط و محرکات مبادی شهوانی و غضبی و عواطف آنها طغیان میکند و حاکم بر اراده میگردد، فاقد اندیشه روشن و هدایت عقل و ایمان میباشد، از اینرو نمیتوانند خود را از تاریکیهای جهل و سقوط در آلام و وحشتها و اندوهها و زبونیهای ناشی از لذات پست و غرورهای سفیهانه بمقام علم و اطمینان و قدرت و روشنی ایمان بالا ببرند، نه در میدانهای زندگی فوزی دارند و نندارای صحت و سلامت مزاج نفسانی میباشد. محیط ذهن، آنگاه که با قدرت تقوا از او هام و هوسها و انگیزه‌های ناشی از آنها پاک شد، آماده درک حقایق علمی و دریافت اسرار عالم میشود. در میدان تنازع حیات و جنگ با صورتهای مختلف آن، فوز از آن کسانیست که پیش از داشتن همه سلاحها، مسلح بد قدرت تقوا باشند؛ پیروزی نهائی همیشه برای سپاهیان با تقوائی است که حاکم بر ترس و طمع و شهوات خود و مطیع فرمانده هشیار و فداکار باشند.

بقا و سعادت برای ملی سرنوشت شده است که در روابط افراد و طبقات آن، حق و قانون ناشی از تقوا حاکم باشد، این همان تقوای اجتماعیست. هر چه در امور نفسانی و اجتماعی، و اسرار زندگی بیشتر تحقیق و بررسی شود، نقش این آیه «ان للمتقين مفازاً»، در همه میدانهای حیات و بالای سر هر اجتماع و گروه و افراد، آشکارتر میگردد، و اگر در اوایل یا اواسط میدانهای حیات آشکار نشود، در نهایت و اواخر هر میدانی، به یقین، فوز برای متقیان است: «والعاقبة للمتقين»؛ مفاز - اسم زمان و مکان و متضمن معنای مصدر - مشعر بر همین تعمیم و توسعه میدان فوز و نهایت آنست^۱.

این آیه با آنکه بیان يك حقیقت عمومی و کلیست، از این نظر که در ضمن و سیاق آیات دیگر آمده است، بیان فوز نهائی متقیان در برابر طاغیان میباشد، طاغیان در کمینگاه جهنم در میآیند و بدانسو رانده میشوند، و متقیان - بسته بد درجه قدرت تقوا و کشش آن - دیر یا زود، از آن در میگذرند و نائل میشوند، بچند چیزها نائل

۱- مصادر میمی گاه بمعنای اسم زمان و مکان می آید و گاه بمعنای مصدری، ولی در هر يك از این دو معنا که استعمال شود متضمن معنای دیگر نیز میباشد.

حدائق واعنابا : این نمودنای از لذات محسوس و معلوم است که بصورت بدن

۱- افلاطون ، در کتاب بی مانند خود «جمهوریت» که ده بخش است - از زبان استادش سقراط ، بحث خود را از عدالت و تعریف و کشف حقیقت آن آغاز میکند و باروش گفتگوی با شاگردان و پس از بررسی استدلالهای دقیق و محکم درباره عموم مسائل نفسانی ، اجتماعی ، فلسفی ، نخست حقیقت عدالت را در نقش درشت اجتماع مینمایاند و پس درنتیم و هماهنگی قوای نفسانی فرد ، پس از تبیین حقیقت عدالت - که مطابق با تقوای اصطلاح قرآن است - حقیقت استبداد (طغیان) را آشکار میسازد .

آخرین بحث این کتاب که در بخش دهم آمده ، درباره پاداش عدالت (تقوا) میباشد؛ پس از اثبات بقای نفس جنین نتیجه میگیرد که: تقوا خردبرترین پاداش انسان است که خود را به انجام کارهای عادلانه ملزم میداند ، خواه مردم قدر او را بشناسند و تاج و نگین افتخار به شخص با تقوا بدهند یا ندهند . قدر و منزلت متقیان اگر از چشم مردم پوشیده باشد ، از چشم خدایان (مبادی غیب) پوشیده نیست چه متقی میکوشد که تا ممکن است خود را در خیر و نیکی همانند آنان گرداند . علاوه بر این قدر و احترام متقیان و پستی و زیبونی طاغیان ، در دنیا و دسرای دیگر ، مجهول نخواهد ماند ؛ در دنیا ، متقیان و طاغیان مانند دو گروهی هستند که در میدان مسابقه وارد شده اند ؛ گروهی که در آغاز مسابقه چند تک به شتاب میروند ولی فقط تا نقطه رجوع میتوانند پیش روند و پیش از رسیدن به هدف ، بازبونی و سرافکنندگی ، برمیگردند و از طرف مردم با استهزاء و اهانت روبه رو میشوند ، گروه مردان ورزیده و با اراده از نقطه رجوع درمیگذرند و به هدف میرسند و به حائره فائز میشوند . متقیان هم در آخر میدان زندگی همینگونه از هر سو ، مورد احترام و تمجید هموطنان خود واقع میشوند ، ولی طاغیان ، هر چند در آغاز جهره باطنی خود را بیوشانند ، هر چه بیشتر در عمر پیش میروند بیشتر مورد اهانت و استهزاء قرار میگیرند . بیش از همه این پاداشها و الثاف ، تقوا خود خیر و کمال متقیان است و حمة اینها با آنچه پس از مرگ در انتظار متقیان و طاغیان است پس ناچیز میباشد . آنگاه سقراط ، برای تمثیل و تصویر پاداشهای اخروی داستانی می آورد: مردی شجاع بنام «آر» فرزندارمینوس ، بعد از آنکه در یکی از جنگها کشته شد و پسرش او را با دیگر نعشها روی سکوی جنازه گذاردند تا گهان چشم گشود و آنچه در آن عالم ، در این مدت ، مشاهده کرده بود گزارش داد . سقراط با قدرت تلمز و تمثیل از زبان این مرد افسانه ای ، عالم آخرت و پاداش نبی ، و بهشت متقیان ، و عذات و جهنم طاغیان و منازل و طرق آنها را می نمایاند . بسیاری از مطالب و تمثیلهای این حکیم عالیقدر در باره عالم آخرت مانند خبرها و تمثیلهای قرآن کریم است . کتاب با ارزش جمهوریّت با بیان این حقیقت اخروی پایان می یابد .

رساله کوچکی نیز بعنوان «تقوا» از افلاطون بزبان استادش سقراط نقل شده که آقایان

دکتر کاویانی و دکتر لطفی بقاری ترجمه کرده اند . در این رساله گفتگو بین «سقراط» و

جزء از کل - فوز کلی - ذکر شده است: باغستانهای محصور و خرّمی که محصول اعمال و اندیشه‌های ثمر بخش متقیان است، مشاهده ثمرات اعمال که خود مهمترین اعمال انسان است، آنها بصورت پایدار و مستمرّیکه از هر اندیشه و عملی درخت و ثمری بر آید، و از مجموع آنها باغستانهای خرّم و پربهره بروید؛ محصول و ثمرات محسوس تقوا، از حدود محصور دیوار باغها و بوستانهای دارای درختهای سر برافراشته میگذرد

و مه‌نون است و از این سؤال آغاز میشود که آیا تقوا آموختنی است یا از راه تمرین حاصل میشود یا جزء طبیعت انسان است؟ سقراط پیش از آنکه این سؤال را جواب گوید به روش خاص خود او را وادار به تعریف تقوا و کشف حقیقت آن مینماید. هر تعریفی که مه‌نون از تقوا پیش میآورد سقراط آنرا بررسی و نقض و رد مینماید، و اثبات میکند که آنچه در تعریف تقوا، مانند: لیاقت، خدمت بحق، قدرت، حق خواهی، لذت از زیبایی، قدرت بر عمل، توانستن رسیدن بخوبی، گفته شده حقیقت تقوا نیست بلکه قسمت و موردی از آنست. پس از بحث و گفتگو باین نتیجه میرسد که هر عمل و اثر روحی آنگاه مفید است که از روی فهم و بصیرت باشد، بنابراین تقوا که مفید و از اعمال روحی است باید وقوف و شناسائی یا قسمتی از آن باشد و اگر تقوا معرفت باشد باید آموختنی باشد نه فطری، و چون آموختنی است باید معلمی داشته باشد، اگر سوفیست‌ها را معلمین تقوا بدانیم، مینگریم که همه یا بسیاری از آنان جوانان را ناقص و فاسد کرده‌اند و اگر دیگر مردان خوب و قابل اعتماد معلم تقوا باشند چرا نتوانسته‌اند حتی به فرزندان خود. با همه علاقه‌ایکه به تعلیم و تربیت آنها داشته‌اند. تقوا را تعلیم دهند؟ و دارندگان تقوا حتی خود نیز چنین ادعائی ندارند، و چون معلمی برای تقوا یافت نمیشود شاگردی هم نخواهد بود. مردم با تقوا باید مفید باشند. آنگاه مفید میباشند که بتوانند مردم را در اداره امور هدایت کنند. کسی میتواند مفید باشد و هدایت کند که عالم باشد، کسیکه راهی را نرفته یا تصور صحیحی از آن نداشته باشد نمیتواند دیگران را هدایت نماید. تصور درست داشتن و صاحب نظر بودن برای اهل تقوا، اگر در خلقت آنها باشد باید همه از آن بهر مند باشند، چون تقوا تعلیم دادنی نیست پس علم نیست، چون تقوا رهبری میکند و علم نیست پس علم بنهایی نمیتواند رهبر باشد. بنابراین مردان با تقوا صاحب نظران و مردان آسمانی هستند که روح خدائی در آنها دمیده شده و آنها را بذوق آورده، و چون جزء طبیعت مانیست و قابل تعلیم همه نمیباشد فقط اراده و الهام خدائی است که در بشر جایگزین میشود چنانکه صاحبان تقوا میتوانند کارهای بزرگ انجام دهند، اینها زنده‌ای در میان مردگان و موجودات حقیقی‌اند و دیگران سایه‌های لرزانی میباشند. ولی پیش از آنکه معلوم شود تقوا از چه راه کسب میشود باید حقیقت تقوا معلوم شود.

این خلاصه‌ای از مطالب رساله تقوا است. در این رساله و کتاب جمهوریت و بعضی از گفتگوهای دیگر سقراط تقوا را سرآمد و مهمترین فضیلت انسانی میداند و در تعریف و تحصیل آن بحث میکند، تا شاید حقیقت آن برای افراد مستعد کشف شود و از رهبری آن عموم بهر مند گردند و عقول رشد یابند و نفوس و کشور از سقوط و بی‌عدالتی برهند.

و در مثال تاکستانها «اعناب»ی نامحسوس و گسترده در دشتهها و تپهها درمیآید. ریشدهای این درختان بهشتی ثابتتر، نمراتش با برکتتر و میوههای لذیذ و غذائی آن بیشتر در دسترس دیگران - غیر صاحبان اصلی آنها - واقع میشود. اینها آثاری است که از طریق به نمر رسیدن اعمال و لذات ذوق «طعم» و دیده، متقیان بدانها نائل و خشنود میشوند، از اینها گذشته :

و کواعب اترابا : اینها نمونههای بارز جمالی است که غریزه اندیشه جمال-آرای انسان پیش از بروز تمایل جنسی، و با آن و پس از آن، در مثال زندهای در خیال، تصویر میکند؛ دخترانی موزون، آراسته و رشد یافته «کواعب» - سینهها و اندامشان برجسته و بالا آمده، اینان همسر و همراز متقیان و برای آنان فروتن و خودباختداند «اتراب» - یا همسرش و از سرشت آنان میباشند، وصل اینگونه همسران از آرزوهای آدمی است که پیوسته آنها در نمونههای موجود در دنیا میجوید و چون آن نمونهها را از هر جهت با آرزو و تصویر خود مطابق نمی یابد، هیچگاه قانع نمیشود^۱.

در مرحله زندگی فطری، احساس و شیفتگی انسان به جمال مطلق و هرگونه مظهری از آن، شدیدتر و بارزتر از هر احساس است؛ در این دوره انسان با دیده و دید حساس و پاکش همه موجودات را دلربا و زیبا و در حلدای از زیبایی و لطف مینگرد و از مجموع آنها در ذهن خود مظاهر کامل و جامعی از جمال میسازد و میخواهد احساس و درك خود را بصورت شعر «نظم و نثر»، صوت و نقش ابراز دارد، با چنین دید و درك و انعکاس، خود را در بهشتی از جمال و لطف مینگرد. پس از بروز شهوات و آرزوها و خواهشهای نفسانی، محیط فطرت دچار تشویش و تیرگی و جاذبههای مختلف میگردد و فروغ آن صفا و احساس پیوسته به جمال و کمال، رو به خاموشی میرود، در این مرحله اگر شهوات و خواستههای نفسانی، که لازمه آن بدبینی و کینه جوئی و ستمگری است، بر دیگر مبادی و احساسات به خیر و جمال و حکمت و حق طغیان کند، هماهنگی و نظم و صحت نفسانی مختل میگردد، چنانکه شخص طاغی - هر چند بظاهر خود را نیک بخت

۱ - به بیان و توضیح «ازواج مطهره»، ضمن آیه ۲۵ از سوره بقره (صفحه ۸۱) جلد اول «پرتوی از قرآن» رجوع شود.

و مقتدر ببیند - در باطن ناسالم و مضطرب و فاقد شعور و احساس به جمال و لذت خالص می باشد. در مرحله بروز خواهشهای نفسانی و شهوات، فقط قدرت تقوا میتواند آراستگی و سلامت نفس را نگهدارد و قوای متضاد را از تصادم و طغیان برکنار دارد و آنها را هماهنگ و موزون سازد و احساسات و فطریات را بدرشد و کمال رساند، در چنین سلامت و جمال نفسانی شعور و تعقل رشد می یابد و درك حکمت و جمال عمیقتر و نافذتر میشود، و با چنین درك و شعور میتواند حکمت و نظام و جمال دریافته را بصورتیهای بارز در ذهن تحقیق بخشد و سپس دریافتهای محقق را در نقش و شعر و لحن و به صورت دیگر منعکس سازد و همیشه با آن صور بارز ذهنی و انعکاسهای خارجی آن که از سرشت نفسانی خود میسازد: «کواعب اتراب» همراز و دمساز شود.

در مرحله فطرت، ادراکات، از مقوله اثر پذیری و انفعال و تصورات مبهم می باشد، وضع درونی و ذهنی طاغیان نیز چون دچار تشویش و اضطراب و بیماری می باشد نه شعور و درك و تصور صحیح از حقایق علمی و حکمت و جمال دارند و نه قدرت تصویر و تمثیل کامل آن حقایق را، در این میان همان شخصیت متقی که دارای تعقل و درك و شعور آزاد از طغیان و جواذب مختلف و مخالف می باشد و خود را آراسته بدجمال صحت و انتظام درونی و شجاعت و عفت است میتواند مبادی حکمت و جمال را درك و تصویر نماید.

تقوا، دو مرتبه و مقام مشخص دارد که هر يك را خود مراتب و مقاماتی است: نخستین مرتبه تقوا حاکمیت اراده عقلی بحسب مراتب قدرت عقل و اراده آن، بر نفس و نفسانیات می باشد. مرتبه بالاتر و برتر آن: حاکمیت حق مطلق و اراده فعاله او می باشد. این مرتبه تقوا، از ایمان و تسلیم به اراده حق شروع میشود و تا اتحاد و وحدت اراده میرسد؛ در این مقام و مرتبه، تصور و تصویرات ذهنی بصورت کامل و شامل در می آید و قدرت اراده تقوایی میتواند صور ادراکی را در خارج ذهن تحقق دهد، این گونه صور، در جهان ماده فشرده و طبیعت متحرک و متجدد، مانند همه صور مادی، بقا و ثبات و کمال ندارد؛ در عالم دیگر «یوم الفعل» که ماده و طبیعت مبدل به قدرت و اراده می گردد و قدرت خلاقه انشائی و فاعلی فعال مایشاء میشود، اراده قادر مطلق در مجرای اراده متقی (یا اراده تقوایی بپیوستگی و اتحاد با اراده قادر)، صور را انشاء و ایجاد میکند،

این صورانشائی فراگیرنده همه ادراکات و مشاعر و ثابت تر و کاملتر از صوری است که در ماده و طبیعت پدید میآید. قرآن حکیم را از چگونگی وجود و ایجاد نعمتها و صورتهای بهشتیان و حوریان با این بیان و تعبیر خبر داده است: «انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابكاراً عرباً اتراباً».

۱ - «ما همانها را پدید آوردیم، پدید آوردنی «خاص»، پس آنانرا بکر، دل داده و همسر گردانیدیم». انشاء، پدید آوردن چیزی است که پیش از آن نوعی وجود و منشأ داشته باشد، مانند انشاء شعر، خطابه، که پس از صور ذهنی پدید میآید، از این رو عالم آخرت نشأ گفته میشود که معنای آن غیر از ایجاد و تکوین و ابداع و خلق است. این آیه با استناد به جمع «اتناء» و قید مفعول مطلق «انشاء»، بیان این حقیقت است که: صور و حقایق بهشتی، پدید آمده مبادی فاعلی و بدون استعداد مادیت و پیش از انشاء منشأ و صورتی داشته اند. با تعبیر و تصریح این آیه و توجه بدان بیان و تحقیق، نمیتوان حقایق بهشتی را فقط از نوع تجسم اعمال یا تصویر قدرت خلاقه خیال و اراده بهشتیان دانست. چنانکه بعضی از محققان و عارفان دانسته اند. بلکه بوسیله اراده اشخاص، قادر متعال، صورتها پدید میآید که پیش از رخ نمایانیدن و بروز در خارج در درون غیب تکوین و صورت یافته در زیر پوشش و پرده، چهره آنان پوشیده است، انشا میکند، گویا عبارات و اشارات قرآن برای نمایانیدن همین راز است: «لم یطمئنن انس قبلهم ولا حان» = نه آدمی پیش از ایشان با آنان تماس گرفته است و نه پری». «كانهن الياقوت والمرحان» = گویا آنان یاقوت و مرجانند». «حور مقصورات فی الخیام» = سیه چشمان سپیداندامی که در میان سرا پرده واداشته شده اند، آیاتی از سوره الرحمن، «وعندهم قاصرات الطرف عین کانهن بیض مکنون» و نزد آنانست کوتاه پلک چشمان - که با گوشه چشم مینگرند - درشت و سیاه چشم، گویا آنان سپیدان پرده ای. یا مرغانه های پوشیده اند، آیه های ۴۸ و ۴۹ از سوره صافات، «وحور عین کماثال اللؤلؤ المکنون» = سپیداندامان درشت و سیه چشمان که همچون مروارید پوشیده اند» سوره واقعه، این آیات و آیات مورد بحث که با جمله اسمیه آمده (جز «لم یطمئنن» که خبر از گذشته است) همه بیان واقعیتی است که مشرب به زمان نیست. آیه: «وزوجنا هم بحور عین» از سوره های دخان و طور، با فعل ماضی خبر از گذشته میباشد. چون درک و تصور حمال مانند احساسها و درکهای عمومی نیست، بلکه برای هر کس درک و تصور خاصی از آن است که در زیر پرده اندیشه و ضمیر خود آنرا می پروراند و بدان دل میدهد و عشق می ورزد. و مایه و اصل این نعمتها و جمالها در گذشته تبات یافته و صورتهای آنها تحول و تکامل می یابد و آراسته میشود و در نهایت با جمال کامل و خاص عمومی رخ مینماید.

تا ز نو دیدن فرو میرد ملال
آبها از حشمةها جوشان مقیم
مست میگردد ضمیر و عوش من
برگها کف زن مثال مطربان
زانکه آکنده است هر گوش از شکی

هر زمان نو صورتی و نو جمال
من همی بینم جهان را پر نعیم
بانگ آتش میرسد در گوش من
شاخها رقصان شده چون ماهیان
از هزاران من نمیکویم یکی

این گونه لذات و خوشیها : «حدائق و اعناباً و کواعب انراباً» متقینی را که دارای هدف و دید برتر و قدرت محرک تقوا میباشند سرمست و اشباع نمیکند و بآنها آرامش نمیبخشد :

و کاسا دهاقا : بقرینه آیات مشابه و استعمالات عرفی «کاس» کنایه از جام شراب است. در سوره انسان (دهر، ابرار) از سه نوع جام و شراب بتناسب و فراخور مقامات برین ابرار خبر داده که در نوع اول و دوم از «کاس» توصیف شده : «یشربون من کاس کان مزاجها کافوراً ، یسقون فیها کاساً کان مزاجها زنجیلاً»^۱. و در نوع سوم شراب توصیف شده : «وسقیهم ربهم شراباً طهوراً»^۲. در سوره صافات «کاس : جام» را چنین توصیف کرده : «یطاف علیهم بکاس من معین ، بیضاء لذة للشاربین لافیها غول و لاهم عنها ینزفون»^۳. در سوره واقعه : «و کاس من معین لایصدعون عنها ولا ینزفون»^۴. در سوره طور : «یتنازعون فیها کاساً لالغوفیها ولانائیم»^۵.

این آیات هر یک شراب بهشتی را - که به کاس تعبیر شده - باوصاف و طبیعتهای خاص بیان کرده، بعضی از این اوصاف سلبی و بعضی دیگر ایجابی می باشند. شرابی است که در دسر، بیخودی، نا سلامتی، لغو و هذیان گوئی، گناهکاری در آن نیست. بعضی از شرابهای بهشتی اثرش کافوری «خنک و آرام کننده و اطمینان بخش» است. بعضی زنجبیلی «گرمی و سرخوشی آور» . بعضی ظهور «پاکیزه و پاکیزه کننده» ، معین «جوشان و سرشار» ، بیضاء «سفید و درخشان» و لذت بخش است .

۱- «ابرار از جامی مینوشند که طبع آن کافوری است، نوشانده میشوند در آن جایگاه جامی را که طبع آن زنجبیلی است». نوشیدن جام کافوری با فعل معلوم و به اراده نوشندگان نسبت داده شده و جام زنجبیلی با فعل مجهول آمده و باراده و عمل غیر نوشندگان نسبت داده شده است.

۲- «و نوشاند پروردگارشان بآنها شراب طهور را». این والاترین مقام ابرار است که بدست پروردگارشان شراب طهور می نوشند، شرایبکه خود از هر جهت پاک و پاک کننده از هر آلودگی و اندیشه است .

۳- «دور داده شود بر آنان جامی از سرچشمه سرشار و جوشان، درخشان که لذت بخش است برای نوشندگان؛ نه درد سر، بیخودی، نا سلامتی در آن است و نه از آن ناپسند میشوند» - مایه و خونشان ریخته می شود - .

۴- «و جامی از سرچشمه سرشار که نه از آن دچار دردسر میگرددند و نه خون و مایه خردشان ریخته میگردد» .

۵- «میل میورزند - کشمکش می نمایند - جامی را که در آن نه پرتگوئی است و نه گناهکاری» .

با این اوصاف معلوم میشود که همانمی شرابهای بهشتی با شرابهای دنیا، از جهت نوعی سرگرمی و نشاط انگیزی و انصراف است ولی هیچیک از آثار بد و شوم روحی و جسمی این شرابها را ندارد.

در این آیه: «و کأساً دهاقاً» جام متقین بصف خاص «دهاق» که در آیات مانند آن و دیگر آیات قرآن چنین وصف و لغتی نیامده، توصیف شده، و نوع و طبع و اثر آن مشروب را نمی‌رساند، وصف «دهاق» که مورد نظر این آیه است بیش از این نمی‌رساند که آن جام، پیاپی پر مایه، پیوسته، پایان ناپذیر از جهت لذت و خوشی است. چون آخرت نموداری کامل و بارز از دنیا، و دنیا کشتگاه «مزرعه» آنست، با رسیدگی اجمالی بانواع و چگونگی لذات و خوشیهای کنونی متقین میتوان تا حدی خوشیها و لذات آینده آنها را تصور نمود. بخصوص که این آیات با جمله‌های اسمیه و بدون تلبس بزبان آمده - :

لذت بهر صورت که باشد نوعی از احساس و درك و تخیل است، چه این گونه احساس را درك ایجابی (ملایم با طبیعت) باشد، یا سلبی (دفع نامالیم) چگونگی و مقدار لذات - مانند آلام - در حد مقدار و چگونگی احساس و درك است، از این جهت بیمار دردمند که یکسره توجهش برفع بیهوشی و درد است و کسیکه دچار اختلال حواس گردیده، از لذات ایجابی، مانند: مناظر زیبا، اصوات موزون، بوها و طعمهای مطبوع، لذتی نمیبرد و چه بسا همان چیزهای لذت بخش در حال صحت برای او نفرت آور میگردد، چه برای بیمار دردمند برترین لذات برگشت سلامتی و رفع درد است و برای شخص گرسنه و تشنه سیری و سیر آبی یگانه لذت میباشد.

۱- بعضی از اهل نظر همه لذات بخصوص لذات جسمانی را قسمی از رفع آلام میدانند، بعضی دیگر نظرشان این است که آن قسم از لذات که فقط بوسیله حواس بدنی احساس می‌شود دفع آلام است که پس از لذت کاهش مییابد یا از میان میرود مانند سیری، سیر آبی، انتقال از سرما بگرمای ملایم و بعکس، و از درد و بیماری بآرامش و صحت و لذت از طعم غذا و مزه‌ها که همه آنها پس از سیری و اشباع از میان میرود و یا نفرت آور میگردد، هر چه از لذات با درك ذهنی و نفسانی نزدیکتر باشد بیشتر بصورت ایجابی در میآید مانند لذت از بو و مناظر زیبا و اصوات موزون و چون لذات عقلی و ذهنی درك و شعور خالص است ثابت و ایجابی و روبافزایش میباشد.